

# فارسی را باید به لاتین نوشت



گفتگوی پرسش با

## اسماعیل نوری علا

گفتگوی اختصاصی پرسش \* حق چاپ محفوظ است

به تغییر خط فارسی بطور اعم مربوط می شود و من هم سعی می کنم، با فرض اینکه هر امر "نشدنی" را هم می توان مورد بحث قرار داد، برخی پاسخها را برای پرسش شما فراهم کنم. بخش اول پرسش شما به رابطه خط کنونی فارسی و مسئله "هویت و فرهنگ ملی ایران" بر می گردد که یقین دارم خودتان هم تصدیق می کنید که این مفاهیم اموری صرفا مجرد و ذهنی هستند و معنایشان در نزد هر کس با دیگری فرق می کند. "هویت ملی" ما را چه کسی می تواند تعریف کرده و حدود و ثغورش را تعیین کند؟ نه موافقین و نه مخالفین تغییر خط می توانند تعریف منسجم و عامی از این مفاهیم بدست دهند. من هم یکی از آنها هستم و فقط می توانم شما را با مواضع فکری و ذهنی خودم آشنا کنم. در این مورد من به نوعی تفکیک جوهر از عرض اعتقاد دارم، یعنی قائل بودن به نوعی فرم و محتوا یا ظاهر و باطن. برای من "خط" مسئله ای عرضی و فرمال است، همانگونه که قلم نشی پدرانمان بود، همانگونه که نسخه نویسی کتاب در دوران قبل از اختراع چاپ بود. هیچ کس فکر نکرد که رها کردن قلم و

پرسش: بسیاری از مخالفین تغییر خط فارسی به لاتین استدلال می کنند که تغییر خط فارسی مترادف است با ضربه زدن به یکی از مبانی اصلی "هویت و فرهنگ ایران"، آیا اینطور است؟ نظر شما در این زمینه چیست؟ صف بندی های مخالف و موافق تغییر و یا حفظ خط فارسی دارای چه مشخصاتی است؟

اسماعیل نوری علا: نخست بگذارید این نکته را روشن کنم که من اعتقاد ندارم که می توان، حتی در آینده ای نه چندان نزدیک خط عربی فارسی شده کنونی را در داخل ایران به هر خط دیگری تغییر داد. تغییری چنین عمیق و وسیع زمینه های ضرورت های متعددی را می طلبد که هیچ کدامشان در داخل ایران نه مطرح اند و نه در صدر جدول اولویتهای ملی ما قرار دارند. به همین دلیل هم من، در ده سال گذشته، همه جا گفته ام که موافقتم با تغییر خط مان به خارج از ایران مربوط می شود. در اینجا، هم زمینه ها و هم ضرورت ها همه به قدرت هر چه تمامتر وجود دارند. اما میبینم که پرسش شما

قدرت و توان خویشی شان نتوانستند این هویت و فرهنگ را مخدوش کنند، چه رسد به چهار تا و نصفی آدم بی قدرت حکومتی مثل من که، اتفاقاً از سر دلسوزی برای هویت و فرهنگ ملی، می خواهند یک "وسیله" بهتر و کاراتر، و از لحاظ فن آوری مفید تر، را جانشین چیزی عقب مانده و نارسا و وقت تلف کن کنند.

از صف بندی ها می پرسید؟ نکته تازه ای در آن نیست. موافقین به اموری بدیهی اشاره می کنند، مثل اینکه خط عربی حروف صدادار ندارد، برای برخی از تک حرفهای بی صدا چند علامت دارد، منحنی ها و نقطه هایش مزاحمند،

دوات و ليقه می تواند به مبانی هویت فرهنگ ملی ما صدمه بزند، هیچ کس فکر نکرد که چاپ کردن کتاب، بجای نسخه برداری از آن، می تواند چیزی را در این ساخت ها به خطر بیندازد. همین که زمینه ضرورت وجود داشت تغییر هم متحقق شد. قرنهاست که یهودیان ایران ادبیات فارسی را به خط "عبری" نوشته و آنها را به همان فارسی که ما می خوانیم خوانده اند. تاجیکها هم فارسی را به خط سیرلیک نوشته اند و آسمان هم به زمین نیامده است. هم اکنون بسیاری از جوانان ما در خارج از کشور با هم به خط لاتین مکاتبه می کنند. این همه متن فارسی روی اینترنت به خط لاتین نوشته می شود. و نویسندگان و خوانندگان اینگونه متون به هیچ روی احساس بی هویتی و فرهنگ از دست دادگی نمی کنند. این نوع حرفها بیشتر مال آنهایی ست که تغییر را برای زمان خود و پس از خود بر نمی تابند اما آنچه را که پیش از آنان به لحاظ ضرورت های مختلف تحولات اجتماعی و فرهنگی بوجود آمده جزو گنجینه ای می دانند که قابل تغییر نیست. آنها روزگاری حتی از اینکه با چنگال غذا بخوریم یا روی صندلی بنشینیم هم احساس هویت باختگی میکردند. اینها هنوز در مجالس "حال" شان باید زیر شلواری بیوشند و چهار زانو بنشینند و به موسیقی "سر قبر آقائی" مثلاً کلاسیک گوش کنند تا احساس هویت یافتگی کنند و فرهنگ ملی شان را خطر تغییر و رنگ باختگی رهایی یابد. اگر پنجاه سال پیش به اینها می گفتند می خواهیم بجای "بلدیه" بگوئیم "شهرداری" دادشان درمی آمد که ای وای هویت ملی ما از دست رفت. یاد آن علمانی می افتم که در سر آغاز دهه ۱۳۲۰ به شاه نامه می نوشتند که بهتر است اعلیحضرت تا زبان فارسی از دست نرفته جلوی این نوآوری ها را بگیرند. حالا، پنجاه سال بعد، به همین ها بگوئید می خواهیم بجای "شهرداری" بگوئیم "بلدیه" و ببینید که چه غوغائی می شود. همان هتک هویت که قبلاً صورت گرفته بود اکنون صورت می گیرد. خلاصه کنم، اینجا هم جنگ جنگ کهنه و نوست. زیر آب فرهنگ ملی و هویت ملی را که نمی شود با این کارها زد. جمهوری اسلامی و امامش با همه

آنها روزگاری حتی از اینکه با چنگال غذا بخوریم یا روی صندلی بنشینیم هم احساس هویت باختگی میکردند. اینها هنوز در مجالس "حال" شان باید زیر شلواری بیوشند و چهار زانو بنشینند و به موسیقی "سر قبر آقائی" مثلاً کلاسیک گوش کنند تا احساس هویت یافتگی کنند

مدت لازم برای یادگرفتن این خط بصورت نا لازمی بلند و طولانی ست و غیرد. اما مخالفین را می توان به دو بخش تقسیم کرد. آنها که اصولاً با هر تغییری مخالفند، و آنها که دلایل مشروعی برای مخالفت دارند. این بخش دوم خود به دو دسته تقسیم می شوند: آنها که دلایل مشروعشان دارای ماهیت فلسفی است (مثل همین که بگوئیم با تغییر خط هویت را هم تغییر می دهیم) که می توان با آنها به بحث نشست و بسته به میزان دانش و انصاف آنها و ما، به نتایجی رسید. دسته دوم اما به مشکلات عملی اشاره می کنند. جواب این دسته را باید بصورت درست و عملی داد. این حوزه تنها حوزه کاری ست که میتوان در آن نسبت به رسیدن به نتایج مفید امیدوار بود.

پرسش: خط و زبان غالباً در ارتباطی تنگاتنگ طرح می شوند، بطوری که تغییر خط را زمینه ای برای تغییر زبان می دانند. نظر شما در این باره چیست؟ آیا تغییر خط باعث ضربه زدن به زبان است یا کمکی است برای حفظ آن؟ چگونه؟

اسماعیل نوری علا: این هم یکی از اسطوره های عوامانه است. و من نمی دانم شما این لفظ "غالباً" را از کجا آورده اید. اما قبول دارم که عده معدودی هستند که این نظریه را می پروراندند. برای درک این نظریه باید نخست با مفهوم "تغییر زبان" آشنا شد. منظور ما از تغییر زبان چیست و چگونه است که تغییر خط می تواند موجب تغییر زبان ما شود؟ مثلاً اگر فردا خط مان به خط لاتین تبدیل کردیم روزی خواهد رسید که

این همه متن فارسی روی اینترنت به خط لاتین نوشته می شود. و نویسندگان و خوانندگان اینگونه متون به هیچ روی احساس بی هویتی و فرهنگ از دست دادگی نمی کنند.

صبح ها وقت به هم می رسم بجای صبح بخیر می گوئیم "گود مورنینگ"؟ در عین حال تغییر خط عربی به لاتین موجب می شود که ما کدام یک از زبانهای را که به خط لاتین نوشته می شوند بعنوان زبان جدید خود انتخاب کنیم؟ انگلیسی؟ فرانسه؟ آلمانی؟ اسپانیایی؟ هلندی؟ فنلاندی؟ سوئدی؟ پرتغالی؟ یا حتی ترکی؟ باری، به نظر من این نگرانی برای کسی پیش می آید که در هر تغییر ظاهری تغییر باطنی و بنیادین را در کمین می بیند، همانگونه که مثلاً رضا شاه و اطرافیانش می دیدند و خیال می کردند با برداشتن چادر از سر زنان و گذاشتن کلاه لگنی بر سر مردان تفکر و جهان بینی آنها را نیز عوض می کنند. حال ممکن است کسانی پیدا شوند که بخواهند بین خط عربی، و یا تغییراتی که ایرانیان در آن بوجود آورده اند، و روانشناسی

جمعی و یا زیباشناسی هنری ما روابطی ایجاد کند، اما این رابطه از طرف هیچ متخصص روانشناسی یا فرهنگ شناسی مطرح و تأیید نشده و اغلب اشخاصی که الله بختگی حرف میزنند آنرا مطرح میکنند. تازه اگر هم این امر از طرف متخصصین مطرح شود باز موضوع ربطی به تغییر زبان ندارد. مگر اینکه بگوئیم روانشناسی و روحیه که عوض شد زبان هم عوض می شود. اما آیا این زبان عوض شدن اخیر به معنای این است که ما از فارسی حرف زدن دست برمیداریم و به یکی از زبانهای لاتین سخن میگوئیم؟ و یا، نه، منظور عوض شدن تدریجی مظاهر گوناگون ساختار زبان فارسی است؟ مثل نوع ایجاد فعلهای ترکیبی (بر زمین "افتادن" به جای زمین "خوردن" که مدتها طول می کشد تا بچه های بفهمند، یا بپذیرند، که فارسی زبانها زمین می خوردن نه اینکه بر زمین بیافتند) و یا نوع استفاده از فعل (کرواتم را پوشیدم، به جای کرواتم را "زدم"! ) و غیره باشد. در این مورد هم باید خاطر نشان کنم که اولاً هیچ زبانی ساکن و جامد نیست و دائماً در حال تحول و تغییر است و ثانیاً برای تزیق کردن اینگونه تغییرات در زبان رایج راه های آسان تری از تغییر خط وجود دارد که به کسک آنها همین الساعه هم مشغول تغییر دادن زبان (به معنای متحول کردن آن) هستیم. بگیریم تلویزیون و ماهواره و اینترنت را، یا حتی بگیریم ضرورتهای مربوط به واژه سازی برای بیان مفاهیم و نامگذاری اشیائی را که ما آنها را نساخته ایم و، در نتیجه، برایشان واژه نداریم. در مورد اینگونه تغییر زبان همه اسباب زبان فراهم است و همه کس هم دارد آن را تشویق می کند و کارکرد فرهنگستان رسمی هم همین بوده و هست و این موضوع ربطی به تغییر خط ندارد. اما در پاسخ به قسمت دوم پرسش شما باید بگویم که من فکر میکنم اتفاقاً زبان فارسی، در صورت تغییر خط، دارای غنا و گستردگی خواهد شد. من علت این امر را در نکته ای میبینم که حتی کمتر مورد توجه موافقان تغییر تغییر خط هم قرار گرفته است. در بادی امر، وقتی صحبت از تغییر خط میشود همه حرفها و فکرها معطوف آن می شود که علامت لاتین را برای کدام صدای فارسی بکار

غلط نخواهند خواند، از کارکردهای دوگانه "ی" آگاه خواهد بود و در نتیجه، با "زبان آشنائی" بیشتری به کاربرد زبان خواهد پرداخت. من این نوع کوشش را در متونی که این روزها به خط لاتین چاپ می شوند کمتر دیده ام و می توانم بگویم که متأسفانه بر این راسته روز به روز هرج و مرج گسترده ای حاکم می شود. باری، غرضم این است که گفته باشم که نوشتن خط لاتین یک باره زبان فارسی نوینی را به ما می شناساند که اغلب توانائی ها و امکاناتش را خط عربی تا کنون از چشمها پنهان کرده است.

پرسش: خط کنونی فارسی، افتباس شده از خط عربی است و بر بستر آن رشد کرده است. آیا شما با تغییر خط می کوشید در بستر فرهنگی جامعه نیز تغییراتی بوجود آورید؟

اسماعیل نوری علا: در اینجا هم ما با مبهمات تازه ای روبرو می شویم: "بستر خط عربی" چیست؟ معنای رشد خط فارسی بر این بستر چه می تواند باشد؟ شاید میخواهید بگوئید که خط عربی ما را با میراث "عربی-اسلامی" بازمانده از فتح ایران بوسیله مسلمان پیوند می دهد و هر کس که خیال تغییر این خط را داشته باشد خیال دارد رابطه ما با آن میراث را قطع کند. اگر منظور شما چنین باشد باید بگویم که اگر چه پیشنهاد تغییر خط در کشور ما اغلب با همین نیت مطرح شده است و روشنفکران ما از صدر مشروطه ببعده، با باور به اینکه عقب ماندگی ناشی از پیوندهامان با فرهنگ عربی - اسلامی ست و باید ریشه های این پیوند را قطع کرد، پیشنهاد تغییر خط را مطرح کرده اند اما هیچ شاهدهی بر درستی این فرضیه در دست نداریم. آتاتورک خط ترکها را لاتین کرد، اما آیا پیوند ترکها با عربیت و اسلامیت کاهش یافت؟ هرکس این ادعا را مطرح کند به نظرم از آنچه هم امروز در ترکیه می گذرد غافل است. بروید و یک فیلم به زبان ترکی تماشا کنید تا ببینید و بشنوید که چگونه هنوز زبان و فکر عام ترکی شدیداً، و خیلی بیشتر از ما، به عربیت و اسلامیت آغشته است. تجربه دیگری هم داریم

بریم. من کمتر دیده ام که کسانی پا را از زمین فراتر نهاده و در مورد چگونگی جمله نویسی به این خط نیز توضیحاتی بدهند. حال آنکه، به گمان من، مهمترین مسئله در مورد تغییر خط به نحوه بکارگیری خط جدید برای نوشتن جملات فارسی بر می گردد. خط عربی در این عرصه از عرصه مربوط به تطابق صداها و علامات هم لنگ تر است و همه کوشش هایی هم که برای سامان دادن به نابسامانی های ذاتی این خط شده کوششهایی قراردادی و بدور از منطقی بوده اند. مثلاً همین نکته ساده که "می" در "میگویم" باید به "گویم" بچسبد یا نه، چندان پاسخی به جز پیشنهاداتی بخشنامه ای، مثل بخشنامه های دکتر پرویز ناتل خانلری، نیافته است. برای چسباندن و نچسباندن این "می" ما به دلیلی احتیاج داریم که در کارکرد نوشتار و رسانش معنایی آن اثر داشته باشد. ما اگر به فرمول کارکردی دقیقی در این مورد برسیم آنوقت می توانیم بگویم زبان فارسی را در این راستا غنی تر کرده ایم. مثال دیگری بزنم: ما، در زبان فارسی، دو جور "ی" برای آخر کلمات داریم، یکی را می گوئیم "یا، نکره!" و دیگری را "یا، نسبت". به این دو جمله توجه کنید: (۱) من موتوری خریدم! (۲) وسائل موتوری در این شهر فراوانند. میبینید که ما در هر دو مورد یک صدای "ی" داریم و ناگزیر باید از یک علامت هم برای آن استفاده کنیم! اما این صدا وقتی در متن جمله می آید، بنا به معنایی که سوار آن می کنیم، علت خاص خود را پیدا میکند و جایگاه دستوری خود را. در جمله اول معنای "ی" عدد "یک" است اما در جمله دوم کارکردش آن است که وسائل را به "موتور" نسبت دهد. در این باره از خط عربی کاری بر نمی آید، جز اینکه مثلاً، به پیشنهاد داریوش آشوری زیر آن "ی" که معنای "یک" می دهد دو نقطه بگذاریم، یعنی به تعداد نقطه های بسیار این خط نقطه های تازه ای هم اضافه کنیم. اما در خط لاتین ما میتوانیم بطور طبیعی "ی" مستقل و نجسبیده را به عنوان نشانه ی معنای "یک" (که معنایی مستقل دارد) بگیریم و "ی" چسبیده را به معنای "یا" نسبت" (که در اغلب زبانها صورت پسوند را دارد). در آن صورت هیچ کس آن دو جمله را

میرزا آقاخان کرمانی. اما آنچه آنها گفته اند تا رسیدن به یک صورت عملی فاصله بلندی دارد. علت این امر، به نظر من مربوط به پدیده ای می شود که در صور مختلف ساخت فرهنگی انقلاب مشروطه قابل رویت است. آن هم اینکه روشنفکران آن دوران بیشتر وقتشان را صرف این کرده اند که بگویند چرا فلان یا بهمان چیز را نمی "خواهند". من این نکته را در کتاب "ثوری شعر" و در مورد نظریه پردازان شعری خودمان بطور مفصل توضیح داده ام. بیست سال از زندگی نیما یوشیج صرف این شد که نشان بدهد چرا "شعر تنها وزن و قافیه نیست". آن بزرگان دیگر هم در ساختهای دیگر فرهنگی چنین کرده اند. در نتیجه، و با توجه به این روند غالب نفی کننده، برای من جالب توجه و اعجاب آمیز است که میببینم رهبران نهضت مشروطه، پس از آنکه توضیح دادند از لحاظ سیاسی چه چیزهایی را نمی خواهند، توانسته اند خواستهای خود را در قالب قوانین اساسی و مدنی مدون کنند. چنین سازندگی مثبتی در دیگر ساختها چندان به چشم نمی خورد. شما به بحثهای پر شور تقی رفعت با ملک الشعرای بهار توجه کنید. همه اش نفی است: این را نمی خواهیم، این نباید اینجور باشد، و غیره. اما نشانه ای از اینکه عملاً چه را می خواهیم وجود ندارد. شاید برای اینکه می انگاشته اند آنچه که می خواهند اموری بدیهی و روشن اند. آن بزرگانی هم که در مورد تغییر خط حرف زده اند همین راه نفی را پیش گرفته اند. در دوران رضا شاه این قضیه تا حد زیادی مسکوت گذاشته می شود. چرا؟ چرا رضا شاه با داشتن مدلی مثل ترکیه آتاتورک تا حد تغییر خط پیش نرفت در حالی که می دانیم این امر در دستور کار اندیشمندان اطراف او (مثلاً تقی زاده) هم قرار داشت؟ من فکر می کنم داستان این امتناع تحقیق مفصلی را می طلبد که میتوان به نتایج جالبی برسد. بطور موقت بگذارید عرض کنم که به نظر من "سناریوی" اندیشمندان رضا شاهی در این مورد با سناریوی متفکران آتاتورکی یک تفاوت عمده داشت و آن اینکه ما میخواستیم به خیال خودمان یک ملت و تمدن کهن را از خواب بیدار کنیم و آنها می خواستند یک ملت کاملاً نوین را از دل کوششهای خود

که مربوط به فارسی زبانان تاجیک می شود. آنها هفتاد سال فارسی را اول به لاتین و بعد هم به سیرلیک نوشتند. تازه سرکوب استالینی هم وجود داشت و مذهب هم تریاک توده ها محسوب می شد. اما همین که آن سیستم متلاشی شد دیدیم که چه اسلامیت عزیزه ای از خاک تاجیکستان سر بیرون کشید. من، اگر چه فکر می کنم که هم عربزدگی و هم اسلامزدگی، بخصوص پس از حمله مغولان، اثرات بسیار مخربی برای فرهنگ ما داشته اند اما فکر نمی کنم که بشود با تغییر خط این "زدگی" ها درمان کرد. رمز و راز آن درمان نوع سیاستهای فرهنگی خاصی نهفته است که جای گفتگوش اینجا نیست.

تجربه دیگری هم داریم که مربوط به فارسی زبانان تاجیک می شود. آنها هفتاد سال فارسی را اول به لاتین و بعد هم به سیرلیک نوشتند. تازه سرکوب استالینی هم وجود داشت و مذهب هم تریاک توده ها محسوب می شد. اما همین که آن سیستم متلاشی شد دیدیم که چه اسلامیت عزیزه ای از خاک تاجیکستان سر بیرون کشید.

پرسش: تغییر خط در ایران دارای سابقه تاریخی معینی است. از آخوندزاده تا تلاش های معاصر. چه کسانی در این عرصه فعالیت کرده اند؟ چه دستاوردهایی داشته اند؟ با چه مسائلی روبرو بوده اند؟

اسماعیل نوری علا: این قضیه تاریخ بلند اما فقیری دارد و مثل همه چیزهای دیگر فرهنگ مدرنمان، این یکی هم به جریان اندیشگی منتج به انقلاب مشروطه مربوط می شود و همان روشنفکرانی در آن دخالت داشته اند که در ساختهای دیگر فرهنگی نیز اقدام و اظهار نظر کرده اند. مثل میرزا ملکم خان و آخوندزاده و

و شوروی که خودتان به آنها اشاره کردید، یا تغییر خط در ژاپن و یا چین در اوائل انقلاب، آیا به نظر شما جمعبندی موفق از تلاش برای تغییر خط در سطح جهان وجود دارد؟ جمعبندی شما از تغییر خط در ترکیه چیست؟ مسائل و معضلاتی که در این زمینه جامعه ترکیه با آن مواجه شد چه بودند؟

اسماعیل نوری علا: همانطور که گفتم من در مورد تاریخ خط صاحب نظر نیستم. شاید مورد ژاپن بخاطر وجود بعضی زمینه ها و ضرورت‌های اقتصادی و سیاسی که موجب شده خط لاتین هم برای نگارش زبان ژاپنی بکار گرفته شود بی آنکه خط کلاسیک آن از بین برود از بقیه موفق تر باشد. اما در موارد دیگر، مثل مورد شوروی و ترکیه، حکم دادن آسانتر است. در هر دو مورد تغییر خط بنابر اراده دولت مستبد مرکزی صورت گرفته و وسیله تغییر هم اعمال زور بوده است. و معمولاً طبیعی ست اگر با زدوده شدن زور، جامعه بخواهد آنچه را بر او تحمیل شده به کناری بگذارد. در مورد ترکیه این

بیرون بکشند. ما می خواستیم آنچه را داریم سره و ناسره کنیم و آنها اکثر چیزهایی را که داشتند بدور می ریختند. پس انتخاب های ما از آنها محدودتر بود. البته من در جا انداختن این نظریه پافشاری نمی کنم و در این مورد خودم را متخصص نمی دانم. باری، می توانم بگویم که در زمینه تغییر خط دستاورد عمده ای نداشته ایم. بعد از شهریور ۱۳۲۰ هم کوششهای کسانی همچون ذبیح بهروز و احمد کسروی و پرویز ناتل خانلری و سיעد نفیسی بجائی نرسیده است.

پرسش: چرا این تلاش ها تاکنون موفق نبوده است؟ موانع اجتماعی این تغییر بزرگ در شیوه نگارش زبان فارسی چیست؟

اسماعیل نوری علا: من فکر می کنم که "موانع اجتماعی" در این مورد عوامل خارجی نبوده اند و ما بجای این موانع باید در جستجوی علل غیبت زمینه و ضرورت باشیم. همانطور که گفتم، به نظر من کار بزرگی مثل تغییر خط یا زمینه و ضرورت می خواهد (مورد ترکیه) یا زور حکومتی (هم در مورد ترکیه و هم در مورد شوروی) و از این هر دو در داخل ایران هیچگاه خبری نبوده است. ببینید: هم روشنفکران صدر مشروطه و هم روشنفکران پس از فرار رضا شاه، زمانی فکرها و پیشنهادهای خود را مطرح می کردند که از دولت مرکزی قدرتمند و متمایل به اندیشه های آنان خبری نبوده و، لافل در سطح مجادلات فرهنگی، مسائل آزادانه طرح می شد و نمی شد کسی را به زور وادار به کاری کرد. و در چنین هنگامه ای اگر زمینه و ضرورت هم وجود نداشته باشند اندیشه به عمل در نمی آید. زمینه و ضرورت که وجود داشته باشد اتفاقاً محافظه کارترین اقشار جامعه (موافقان حفظ "وضع موجود" که در "وضع موجود" به مال و منال رسیده اند) زودتر از بقیه به خراب کردن سنت، حتی اگر سنت پیامبران و ائمه باشد، می پردازند.

پرسش: تغییر خط در جهان نیز از تاریخ معینی برخوردار است. مثال ترکیه

من تغییر خط را در صورتی طبیعی و انسانی میدانم که در متن وجود زمینه و ضرورت هائی صورت پذیر که ناگزیر اجماع مردم را بصورتی دموکراتیک به همراه خواهد داشت.

حکومت زور مرکزی و نظامی (با همه اداهای دموکراتیکش) همچنان ادامه دارد اما اکنون شوروی از هم فروپاشیده است. عکس العمل های بلافاصله چه بوده؟ تاجیکستان کوشیده است برگردد به خط عربی و آذربایجان تصمیم گرفت خط لاتین را جانشین خط سیرلیک کند. اما من هر دو اینها را فعلاً فقط بعنوان نوعی عکس العمل بلافاصله و ناسنجیده ارزیابی می کنم و تصورم این است که خط قبلی بهر حال در طی هفتاد

امروز اسیر آن مانده ایم. آیا اگر حکومت ترکیه سقوط کند و کار حتی بدست مسلمانهای دو آتشفه ای بیافتد که مسلما در پی بازگرداندن خط عربی هم خواهند بود ملت ترکیه، پس از سه نسل به لاتین نوشتن، به راحتی پذیرای خط ناقص عربی خواهد شد؟ آیا می دانید که این بار چه مقدار زور و فشار لازم است تا در ترکیه خط عربی خط رسمی کشور و حکومت شود؟ پس، من ارزیابی چندان منفی از نتایج کار ندارم، بی آنکه خواسته باشم به اعمال زور برای جا انداختن تغییر خط رای بدهم. به عبارت دیگر، من تغییر خط را در صورتی طبیعی و انسانی میدانم که در متن وجود زمینه و ضرورت هائی صورت پذیر که ناگزیر اجماع مردم را بصورتی دموکراتیک به همراه خواهد داشت.

پرسش: اگر بپذیریم که خط فارسی باید به خط "اروفارسی" و لاتین تغییر پذیرد، چگونه این تغییر ممکن خواهد بود؟ چگونه می توان این پروژه را متحقق کرد؟ از کجا باید شروع کرد؟

اسماعیل نوری علا: گمان می کنم پاسخ شما را در سخنان همین چند لحظه پیشم داده باشم. اما بگذارید فکری از فکرای دیگرم را همین جا با شما در میان بگذارم. من فکر می کنم که اگر چه کوشش در راستای یافتن نامی برای خط لاتینی که برای نوشتن فارسی اقتباس می شود کار مفیدی ست اما در عین حال می اندیشم که در انتخاب واژه ترکیبی "اروفارسی" نهایت بی سلیقتگی و نقض غرض بکار رفته است. چرا پیدا کرن نامی برای این خط خوب است؟ من دو دلیل اصلی را چنین می بینم: نخست اینکه اسم مستقل نشانه آن است که خط مورد نظر ما (بخصوص در حوزه معادلات آواشی) همان خط لاتین نیست. و دیگر آنکه با انتخاب اسمی جدید از اثرات منفی روانشناسی جمعی در زمینه تغییر خط پرهیز کرده ایم. به نظر من این نکته بسیار مهمی ست که هر کس به آن توجه نکند در بلند مدت ناکامیاب خواهد بود. این به ساختار روانشناسی ما ایرانیان بر می گردد. بگذارید در اینجا نمونه دیگری از این

هشتاد سال نسل هائی را بخود الفت داده است و بین بازگشت به خط از دست رفته و اقتباس خطی نو، از لحاظ دشواری ها، تفاوتی وجود ندارد. اگر بخواهیم از دیگر ساختها و پدیده های اجتماعی مدد بگیریم می توانیم نگاهی به ایران خودمان بیاندازیم. درست است که حکومت رضا شاهی بزور چادر را از سر زنان ما برداشت، اما آنچه در جریان اسلامی شدن قیام ۱۳۵۷ پیش آمد و دیدیم که حتی بسیاری از زنان مدرن و تحصیل کرده ما مانعی در پوشاندن موی خود ندیدند. صرفا حالتی بلافاصله و عکس العملی بود و در طی بیست سال گذشته دیده ایم که جریان مبارزه زنان (لااقل زنان شهری و مرفه) ما با حجاب تحمیلی حکومت اسلامی خود بصورت یکی از شاخصه های قدرت و ضعف حکومت درآمده است و رفع حجاب این بار با سقوط حکومت اسلامی تلازم پیدا کرده است. می

اگر چه کوشش در راستای یافتن نامی برای خط لاتینی که برای نوشتن فارسی اقتباس می شود کار مفیدی ست اما در عین حال می اندیشم که در انتخاب واژه ترکیبی "اروفارسی" نهایت بی سلیقتگی و نقض غرض بکار رفته است.

خواهم بگویم که تغییرات فرهنگی زورکی نیز در بلند مدت در خاک جامعه ریشه می کنند و جزئی از هویت و فرهنگ غالب می شوند. مگر ایرانیان به زور مسلمان نشدند؟ و در عین حال مگر علیه حکومت بغداد نجنبیدند؟ مگر هلاکوخان را تا بغداد نبردند تا خلیفه را نمد مال کند؟ اما چطور شد که هیچگاه بحث بازگشت به بعد از اسلام پیش نیامد و هر چه شد در متن اسلامیت اتفاق افتاد؟ آیا ما به آنچه هائی که در آن "دو قرن سکوت" پس از فتح ایران پیش آمد اندیشیده ایم؟ اسلامیت عربناک و فاتح در طول دوست سال (یعنی عمر متوسط شش نسل) بصورتی بلامنازع بخورد ملت داده شده و در تن او آنچنان توطن پیدا کرد که تا

اقتباس خودم (که پیش بینی های مربوط به جمله نویسی را هم با خود دارد) نام "پرسیک" را انتخاب کرده ام. می دانم که "ایک" یک پسوند اصیل "هندو اروپائی" است که در برخی لهجه های ایرانی، مثلا مازندرانی، به "ایچ" تبدیل شده (مثل نیما یوشیج، به معنی نیمای اهل یوش) و در زبان رایج فارسی فقط "یا" ی این پسوند باقی مانده است (مثل "یوشی یعنی اهل یوش). بنابراین ترکیب "فارسی+ایک" را می توان به "پارس+ایک" هم تبدیل کرد و از آن کلمه ای ساخت که نه تنها اصالتا ایرانی و فارسی ست بلکه در زبانهای اروپائی هم شفافیت و رسانائی بلافاصله دارد.

پرسش: بسیاری به موانع "غول آسای" رو در روی انجام این پروژه اشاره می کنند. چگونه می توان تمام مجموعه تاریخ ادبیات و کتب فارسی را به خط جدید برگرداند؟ این موانع چه جایگاهی از دید شما دارند؟

اسماعیل نوری علا: اگر چه این نوع موانع در بادی امر واقعا هم "غول آسا" به نظر می رسند، اما چون نیک بنگرید، آنها را چندان جدی نمی توانید بگیرید. بگذارید یکی یکی جلو برویم. فکر کنید از فردا امکان انجام چنین کاری برای ما فراهم شده است. اما نمی دانید که حتی یک سد کوچک روی رودخانه را هم نمی شود یک شبه ساخت. باید برنامه ریزی داشت، اولویت ها را تشخیص داد، امکانات را سنجید و غیره. بدیهی ست که اگر پروژه تغییر خط بخواهد عملی شود ما لزومی ندارد که کاری را مثلا از مبداء بی فایده ای مثل رساله امام خمینی شروع کنیم (کاری که هم اکنون در حوزه علمیه قم با امکانات کامپیوتری و "سی-دی" می کنند). بگذارید ملت ایران چند صباحی از ۲۵ جلد کتاب علامه مجلسی هم بدور بماند. برآستی اندیشیده اید که تمام مجموعه ادبیات با ارزش ما از لحاظ حجم چقدر است؟ و رجوع نسل های جوان و سازنده ما به آنها در چه توانی انجام می گیرد؟ چند نفر در شبانه روز "گلشن راز"

موضوع را برایتان تعریف کنم. در اواخر روزگار پهلوی دوم نمی دانم چه کسانی زیر جلد آن مرحوم رفتند که بیاید و تاریخ را عوض کند و تاریخ هجری اسلامی را به تاریخ "شاهنشاهی" تبدیل کند. یک مرتبه سال ۱۳۵۵ شد ۲۵۳۵. آنها خیال داشتند نه تنها به قدمت شاهنشاهی ایران اشاره کنند بلکه از تاریخ مسیحی نیز شش قرن جلو بزنند. من آن روزگار در ایران کارشناس سازمان برنامه بودم و بخوبی به یاد دارم که این تغییر چه نتیجه ناخواسته و عجیبی داشت. ما هم مثل همه مردم در موقع نوشتن تاریخ نامه های اداری فقط دو عدد آخر از چهار عدد تشکیل دهنده تاریخ سال را می نوشتیم (یعنی همین پدیده ای که اکنون ماجرای مشکلات کامپیوتری "سال ۲۰۰۰" را بوجود آورده است). با این حساب و بدین ترتیب، مثلا سوم خرداد سال ۵۵ هجری تبدیل شده بود به سوم خرداد سال ۳۵ شاهنشاهی. من توجه کردم که خیلی از همکارانمان می گفتند ما، بجای یک پیشرفت شش قرنی، بیست سالی هم از هجری عقب افتاده ایم. تازه خاطره های تلخ سال ۳۵ هجری (سالهای پس از کودتای ۲۸ مرداد و کشتارها و غیره) هم هنوز در یادها زنده بود و بازگشت ذهنی به آن خاطره چیز جالبی نبود. می خواهم بگویم نتیجه آن تغییر تاریخ، به علت عدم توجه به نتایج جنبی اما عمیقا روانی مسئله به چه اثرات عاطفی شگرفی انجامید. حال دوستانی هم که واژه "اروفارسی" را اختراع کرده اند به اثرات این ترکیب ناهنجار توجه ندارند. من یقین دارم که این واژه هرگز در زبان فارسی رایج نخواهد شد چرا که در آن طنین ناخوشایندی وجود دارد. آیا توجه کرده اید که اغلب ما چه اصراری داریم که بگوئیم خط فارسی عربی نیست (مثلا بخاطر اینکه "ژ" و "گ" و "چ" را ما به آن افزوده ایم). وقتی می گوئیم "ایرانیان فارسی را به خط عربی می نویسند" هیچ کس از این جمله خوشش نمی آید. حتی عبارت "عربی فارسی شده" هم همین طنین ناخوشایند را در گوش روانی ایرانیان دارد. واژه "ارو فارسی" هم یک چنین چیزی ست. اجازه بدهید بگویم با حس غرور ملی ما (هر آنچه که یک چنین چیزی می تواند باشد) جور در نمی آید. من به همین دلیل است که برای خط



اسماعیل نوری علا: اگر به جای "آموختن" واژه "بکاربردن" را بکار برده بودید پاسخ من مثبت بود. یعنی اگر، فرض محال، در عمر ما تغییر خط عملی شود، ما با دو دسته آدم رویرو هستیم. یکی آنها که پیش از تغییر خط، خواندن و نوشتن به خط عربی فارسی شده را آموخته اند. آنها هر دو نوع کتاب را در اختیار دارند و بسته به علاقه و کوشش خود و به هر صورت که بخواهند خواهند نوشت. اما نسلی که به مدرسه میروند خط پرسیک را می آموزند و منابع خواندنی مناسب سن سال خود را به این خط در اختیار خواهند داشت. تربیت یک نسل خود فرصت بلند و لازمی ست که در طی آن می توان بیشترین متون فارسی را از عربی به پرسیک برگرداند. بگذارید همین جا به اشکال دیگری که اغلب به مسئله تغییر خط گرفته میشود اشاره کنم. اغلب مورد ترکیه را خاطر نشان کرده و می گویند نسل پس از آتاتورک به لحاظ تغییر خط با گذشته خویش ترک رابطه کرده و در نتیجه بی هویت شده است. حتی اگر چنین فرضی درست باشد و مسئله قطع رابطه با گذشته به این صورت ساده انگارانه به صورت نتایج تغییر خط تقلیل پیدا کند، من معتقدم که علت را نه در تغییر خط که باید در عناصر متشکله "سیاست فرهنگی" دستگاه تغییر دهنده خط جستجو کرد. من قبول دارم که تغییر خط مهمترین فیلتری می تواند باشد که دستگاه سیاست گذار فرهنگی می تواند از طریق آن نسل آینده را در راستای خاصی که می خواهد بیاندازد. در واقع سیاست اصلی و راه خاصی که "ترکهای جوان" آتاتورک در پیش گرفتند همین بود. آنها می خواستند از خاکستر خلافت بر باد رفته عثمانی ترکیه ای را بیرون بکشند که با گذشته آتاتورک ارتباطی نداشته باشد. تغییر خط به آنها امکان می داد که رابطه نسل آینده را با گذشته سرزمین خود کنترل کنند. تمام بحثهایی که در پاسخ های دیگر من به پرسشهای شما پیش آمده در این نقطه مرکزی به وحدتی انکار ناپذیر می رسند. بله، دولتها می توانند جریان انتقال میراث گذشته به آینده را از طریق تغییر خط کنترل کنند. اما این عیب تغییر خط نیست. چاقو را نمی توان بخاطر اینکه بالقوه می تواند آلت

شیخ محمود شبستری را ورق میزنند که اگر دو روزی در تبدیل نگارش آن به خط پرسیک تاخیر شود آسمان به زمین خواهد آمد؟ مهم داشتن اشراف بر این مجموعه و توانائی برای برنامه ریزی کار است. در عین حال فراموش نکنیم که دیگر حتی عصر حروفچینی هم گذشته است. بخصوص که با پیدایش نرم افزارها و سخت افزارهای موسوم به "او. سی. آر" که می توانند متون را بخوانند و آنها را از زبانی به زبان دیگر حتی ترجمه کنند مسئله تبدیل خط بصورت امر پیش پا افتاده ای درآمده است. اگر چنین نرم افزاری برای تبدیل خط عربی به پرسیک بوجود آید (و این در توان دولت و حتی جوانان غیرتمند متخصص خارج کشور نیز هست) تبدیل متون

تغییر خط مهمترین فیلتری می تواند باشد که دستگاه سیاست گذار فرهنگی می تواند از طریق آن نسل آینده را در راستای خاصی که می خواهد بیاندازد.

کنونی فارسی به خط جدید کاری سخت سریع و ساده و پیش پا افتاده خواهد بود. مهم این است که بدانیم در یک بازار آزاد چاپ و انتشارات ناشران ما حاضرند سرمایه خود را در کدام راستا بکار اندازند. آیا حاضرند دو جلد احادیث گردآوری شده بوسیله کلینی را به خط جدید منتشر کنند و یا بیشتر راغبند شرح حال پرنسس دایانا را بچاپ بسپارند؟ مسئله دخالت دولت و بکارگیری منافع مالی ملی از آن رو در اینجا مطرح میشود که دولت باید نه بر اساس بازار عرضه و تقاضا که بر اساس ضرورت های فرهنگی و ملی اقدام کند و کمبودها را جبران نماید.

پرسش: آیا این نکته بدین معنی نیست که افراد جامعه باید مدتها دوخط قدیمی را باهم بیاموزند؟ به این مسئله چگونه باید برخورد کرد؟ راه حل چیست؟

قتاله باشد از آشپزخانه حذف کرد.

از ریشه "کتب" میتوانیم کاتب، مکتوب، مکاتبه، و غیره را بیرون بکشیم. زبان ترکیبی در برابر زبان تصریفی ساده تر و کاراتر و گسترنده تر است. انگلس هم به همین سادگی اشاره دارد. همانطور که عرض کردم، زبان ساده فارسی را خط عربی خفه و نارسا کرده است. تغییر خط آن سادگی را آشکار کرده و به این خفقان پایان می دهد.

پرسش: آدمیت در کتابش اشاره به نظر انگلس در زمینه خط فارسی دارد به این معنی که اگر خط فارسی را به لاتین می نوشتند او زبان فارسی را در عرض مدت کوتاهی می توانست بیاموزد. نظر شما در این باره چیست؟

پرسش: در ایران کانونی وجود دارد که اصلاح خط فارسی را در دستور کار

اسماعیل نوری علا: بله، این نکته را انگلس در یکی از نامه های خود به مارکس مطرح می کند. میدانیم که این دو دانشمند متوجه شده بودند که فرمول شان در مورد سیر تحولات اجتماعی در اروپا چندان قابل تطبیق با سایر جوامع نیست (نکته ای که دانشمندان دستگاه استالینی کلاً آنرا نادیده گرفتند و همه جوامع را از مسیر معین سیر تحولات اجتماعی اروپا عبور دادند!) باری، در این رابطه بود که مارکس و انگلس به تحقیق در باره جوامع "غیر غربی" روی آوردند و از جمله جامعه ایران و تاریخ آن مورد توجهشان قرار گرفت. انگلس تصمیم گرفت فارسی را یاد بگیرد تا بتواند در تحقیقش از منابع دست اول استفاده کند. و در همین رهگذر هم بود که به سادگی شگرف ساختار دستوری زبان فارسی پی برد و دریافت که چگونه خط معیوب و نارسای عربی این سادگی را به چیزی مشکل و دست نیافتنی تبدیل کرده است. او این موضوع را در نامه ای که به مارکس نوشته شرح داده است. به راستی هم که زبان فارسی (در همیشگی با همه زبانهای آریائی) زبانی ساده و ترکیبی ست. می دانیم که می توان زبانها را به دو دسته "ترکیبی" و "تصریفی" تقسیم کرد. زبان ترکیبی از ریشه هائی ساده و افزوده هائی به پس و پیش این ریشه ها ساخته می شود. مثلاً واژه "کار" انواع دیگر واژه ها را در اختیار ما می گذارد: کارگر، کارفرما، کارآموز، کارکرد، و غیره. همین حالت را شما در آلمانی و فرانسه و انگلیسی هم می بینید. اما زبانهای تصریفی حالتهای دستوری مختلف را از طریق دخل و تصرف در ریشه بدست می آورند. زبان عربی یک چنین زبانی ست. مثلاً

مدون کردن قواعد نگارش مسلماً لازمه هر اقدام اساسی ست. اما معتقدم که خط عربی از تن دادن به چنین تدوینی نیز عاجز است.

خود گذارده است. در این شورا شاملو نیز عضویت دارد و کاظم کردوانی دبیر آن است. رابطه تغییر خط و اصلاح خط از نظر شما چگونه است؟ آیا نباید در ابتدا به قواعد نگارش یکسانی در خط فارسی رسید و سپس، بر این مبنا خط را تغییر داد؟

اسماعیل نوری علا: بگذارید از تکه دوم حرفتان آغاز کنم. مدون کردن قواعد نگارش مسلماً لازمه هر اقدام اساسی ست. من خود در پاسخهای قبلی ام به پرسش های شما، به این اشاره کرده ام. اما معتقدم که خط عربی از تن دادن به چنین تدوینی نیز عاجز است. مهمترین عوامل این تدوین دو تا هستند. یکی تزریق حروف صدادار به بدنه نوشتار که بنظر می رسد این کار هرگز خود از نوشتن زیر و زبر و پیش پیشتر نبود. و این یعنی افزودن مقدار معتنابهی حروف ریز در بالا و پائین سطر که آن را زشت و نامطلوب و مشکل می کند. اینکه هم اعراب و هم ما تصمیم گرفته ایم از نوشتن "اعراب" خودداری کنیم خود نشانه دشواری استفاده از این

علامات است. مسئله ی دیگر نه به قواعد که به

امکانات چسباندن حروف عربی مربوط می شود. در خط عربی بدون وجود هیچگونه دلیل کارکردی و منطقی، بعضی حروف فقط از راست به حروف دیگر می چسبند و از طرف چپ این چسبیدن صورت نمی گیرد (مثلا الف، ر، ز، و...) بعضی دیگر از دو طرف به دیگر حروف (مگر حروف دسته اول) می چسبند (مثل ب، پ، ج، و غیره). خلاصه هرج و مرج بیشتر از قاعده بر این نوشتار حاکم است و به همین دلیل هم هست که سالیان بلندی از عمر کودکان ایرانی نه به زبان آموزی که به "دیکتته" آموزی خط عربی می گذرد تا اینکه ذهن کودک نه از طریق درک

پرسش: تغییر خط فارسی چه امکانات و تسهیلاتی را در زمینه سواد آموزی و برخورداری از امکانات نرم افزاری و تکنولوژیک برای جامعه فراهم می آورد؟

اسماعیل نوری علا: در زمینه سوادآموزی، که سالهای درازی از عمر کودکان و جوانان ما را به پای یاد گرفتن خط عربی بیاد میدهد، میتوان با تغییر خط سرعت آموختن را بسیار بالا برد. مهم این است که توجه کنیم که تغییر خط به ما امکان می دهد تا وسیله نوشتاری نوینی را بوجود آوریم که هم منطقی ست و هم از وجود استثناء ها ، که مشکلات نگارشی متعددی را در کاربرد خط لاتین برای برخی از زبانهای اروپائی همچون فرانسه و انگلیسی فراهم می کنند، بدور است. در عین حال خطی همچون خط پرسبیک این امکان را برای ما فراهم می کند که از همه نرم افزار های موجود مستقیما استفاده کنیم و ناچار نباشیم برای هر نرم افزاری یک نسخه فارسی هم داشته باشیم. از آنجا که تهیه نسخه فارسی برای همه نرم افزارهای موجود نه ممکن است و نه مقرون بصرفه، زبان فارسی زندانی شده در خط عربی بهر حال از بسیاری از نرم افزار های هر دم افزاینده کامپیوتری محروم خواهد بود.

پرسش: یک مخالف سر سخت ولی منطقی تغییر خط فارسی را به نظر شما چگونه باید متقاعد کرد، قویترین استدلال شما چیست؟ قوی ترین استدلال مخالفین تغییر خط چیست؟

اسماعیل نوری علا: به برخی از این موارد در پاسخهای قبلی ام اشاره کرده ام. من اساسا معنای "مخالف سرسخت اما منطقی را نمی فهمم چرا که ناگزیرم خیال کنم حرفی منطقی ست و طرف من هم اگر منطقی باشد آن را می پذیرد و یا اگر من به اشتباه می اندیشیدم که حرفم منطقی ست مخاطب منطقی من می تواند

من کار شورای اصلاح خط را کار بیهوده ای میدانم، پیشنهاداتی که تا کنون از جانب این شورا مطرح شده پیشنهاداتی اساسی نیستند و چه بسا خواندن و نوشتن خط عربی را از این هم که هست مشکل تر می کنند. من امیدی به این "بهبود آرایشی" ندارم.

منطقی و پذیرش کارکردی موضوع، بلکه از طریق شکنجه و تلقین و زور، این هرج و مرج را بعنوان قاعده می پذیرد. پس من اعتقاد ندارم که قواعد نوشتن خط عربی را میتوان بصورتی منطقی و کارکردی مدون ساخت. هرچند که به مفیدیت چنین تدوینی اعتقاد دارم. اما اینکه آیا کار کنون یا شورای اصلاح خط را چگونه می توان ارزیابی کرد، باید بگویم که من آن را کار بیهوده ای میدانم، هرچند که در غیاب امکان تغییر خط شاید بتوان به آن بعنوان بدیلی عملی نگاه کرد. پیشنهاداتی که تا کنون از جانب این شورا مطرح شده و مثلا مجله (اکنون از میان رفته) "آدینه" آنرا پذیرفته و بکار می برد پیشنهاداتی اساسی نیستند و چه بسا خواندن و نوشتن خط عربی را از این هم که هست مشکل تر می کنند. بهر حال، من امیدی به این

می دهم و تجربیاتم را با خط پرسیک برایشان می نویسم. همواره دیده ام که آنها براحتی پیام مرا می خوانند و حتی از اینکه دارند متنی را به فارسی می خوانند تعجب هم نمی کنند. بله، البته چند معادل گذاری نامعمول در خط لاتین هم هست، برای "آ"، "ش"، "خ"، "ق"، "غ" و برای "ژ". که باید آنها را به آنها یاد داد. اما این آموزش بیش از ۱۵ تا ۳۰ دقیقه بیشتر طول نمی کشد. قرار داد را که فهمیدند دیگر در بکار بردن آن مشکلی نخواهند داشت. بچه های کوچکتری که هنوز خط لاتین را بلد نیستند در همان مدت زمانی آن را خواهند آموخت که معمول و طبیعی همشاگردانشان است. تجربه عملی من نشان داده است که مهم خط نیست،

اثبات درستی مدعاهای ما سر مورد ضرورت تغییر خط فقط از راه توسل به آزمایش عملی ممکن است. و درست به همین دلیل است که من می گویم در داخل کشور نه زمینه و نه ضرورت برای تغییر خط وجود دارد.

مهم محتوای آن چیزی است که با آن خط را می نویسیم. اگر آن محتوا برای بچه ها جالب باشد خواندن متن را پیگیری می کنند و الا ساده ترین متن های بی مورد نیز هیچ کوشش و کششی را از جانب آنها بر نمی انگیزد.

پرسش: و آخرین سؤال. تغییر خط و جمهوری اسلامی. مسائل و مشکلات در این زمینه چیست؟

اسماعیل نوری علا: از آنجا که من برای هیچ چیز جمهوری اسلامی ارزشی قائل نیستم واکنش های احتمالی آن در این زمینه را نیز فاقد هر گونه ارزش می دانم. از مجموعه جهل و بی منطقی که نمی توان انتظار واکنش منطقی و واجد اعتناء را داشت. بخصوص که موتور

با استفاده از منطق مرا مجاب کند. نشان دادن "سرسختی"، هم از جانب او و هم از جانب من، نشانه بی خردی و تعصب است نه منطقی بودن. در عین حال فکر می کنم که بحث درباره تغییر خط را بتوان برای مدت بلندی در سطح حرفه‌ای تجریدی و "منطقی" ادامه داد. همانگونه که بهترین استدلال در مورد اینکه اکنون روز یا شب است نه پرداختن به بحث های منطقی بلکه نگاه کردن به بیرون از پنجره اطاق است، اثبات درستی مدعاهای ما سر مورد ضرورت تغییر خط هم فقط از راه توسل به آزمایش عملی ممکن است. و درست به همین دلیل است که من می گویم در داخل کشور نه زمینه و نه ضرورت برای تغییر خط وجود دارد. یعنی، مخالف سرسخت اما منطقی من اگر حتی به من اجازه دهد که از طریق عمل صحت مدعاهای خود را در ایران نشان دهم این کار ممکن نخواهد بود. اما در خارج کشور صحت اینگونه ادعاها مدتهاست که عملاً اثبات شده است. بچه های ما فارسی را از ما یاد میگیرند و خط لاتین را از اجتماع و مدرسه. ما می توانیم این دو را براحتی سوار هم کنیم و نشان دهیم که اگرچه بچه های ما در ساخت خط عربی "بی سواد" هستند اما همین که از دوزخ خط عربی رها می شوند می توانند از بچه های هم سن و سال خود در داخل کشور با سوادتر هم باشند.

پرسش: به نظر شما یادگیری خط لاتین برای دختر ۷ ساله من چقدر طول خواهد کشید؟ دختر ۱۷ ساله ام چطور؟ تجربیات شما در این زمینه چیست؟

اسماعیل نوری علا: این سؤال شما ما را برمبگرداند به فضای خارج کشور. لابد بچه های شما در این فضا بزرگ شده اند. هم دختر ۷ ساله و هم دختر ۱۷ ساله شما هر دو باید حروف لاتین را تا بحال یاد گرفته باشند. شما اگر جملاتی را که در محدوده گنجینه واژگانی هر یک از آنهاست به خط پرسیک بنویسید آنها می توانند به راحتی آنها را بخوانند. من گاهی در فرصتهای بی نظیر تولد یا فارغ التحصیلی فرزندان دوستانم کتابی، یا چیزی، به آنها هدیه

صورت جسته و گریخته از جانب این و آن، آدمهای حاشیه ای، نویسندگان مطالب صدتا یک غاز، و نظایر آنها نشان داده شده است. مثلا کیهان هوائی مرا بخاطر طرح مسئله تغییر خط مامور انگلیسها خوانده است که آمده ام نقشه شوم آخوندزاده ها و میرزا آقاخان را دنبال کنم. برای من قرار گرفتن نامم در کنار آن بزرگان افتخار بزرگی ست و من از این بابت از نویسندگان کیهان هوائی متشکرم. جدا از این موضوع شخصی، و با پیش کشیدن آن، می خواهم بگویم

در خارج بچه های ما فارسی را از ما یاد میگیرند و خط لاتین را از اجتماع و مدرسه. ما می توانیم این دو را براحتی سوار هم کنیم و نشان دهیم که اگرچه بچه های ما در ساخت خط عربی "بی سواد" هستند اما همین که از دوزخ خط عربی رها می شوند می توانند از بچه های هم سن و سال خود در داخل کشور با سوادتر هم باشند.

که جو کلی جمهوری اسلامی به اندازه هزار سال نوری از این مباحث بدور است و جز از اینگونه واکنشهای پرت و پلا دیگر نمی توان چیزی از آن انتظار داشت.

حرکت دهنده هیئت حاکمه این جمهوری چیزی به نام "مصلحت" و آن هم "مصلحت رژیم" است. بنابر این هر واکنشی از جانب رژیم را باید در سایه مصلحت اندیشی آن ارزیابی و درک کرد. آنها به نسل جوان، به عمر نسل جوان، به امکانات ضایع شونده زبان فارسی، و به هزار امر دیگر در این رابطه نمی اندیشند. اندیشه آنها معطوف حفظ رژیم آخوندی و سیستم غارت سرمایه داری وابسته به آن است. این کارکرد اصلی هم کنش ها و واکنش های آنهاست. در این راستا آقای خاتمی هم ماموریت و کار دیگری ندارد. در این حال اگر مصلحت رژیم ایجاب کند هر کاری ممکن است. مگر ماهی بی فلس را خمینی نبود که حلال کرد؟ چرا؟ چون مسئله اقتصادی و ضرورت های مالی مطرح بود. اگر چنین وضعیتی وجود نداشت آن ماهی بدبخت (یا شاید خوشبخت) تا آخر الزمان هم نجس و ناپاک باقی می ماند! برای تغییر خط در ایران هم فایده ای را در راستای منافع آخوندها نشان بدهید تا آنها بلافاصله و خوب این کار را با حدیثی از امام حسین اثبات کنند و نیروهای امر به معروف و نهی از منکر را برای سرکوب نویسندگان خط عربی به کوچه ها و خیابانها گسیل دارند. اما گویا قرار این نیست که در این مصاحبه درگیر مسائل سیاسی شویم، هرچند که مسئله تغییر خط نمی تواند مآلا از تبدیل شدن به یک مسئله سیاسی اجتناب کند. باری، باید بگویم که هنوز جمهوری اسلامی اساسا رسیدگی به مسئله تغییر خط را در دستور کار خود نداشته است تا بتوانیم از آن واکنش و جبهه گیری منسجم و واجد معنائی را انتظار داشته باشیم. واکنش در این مورد تنها به